

# تشکیل "دولت وابسته در تبعید" توسط مزدوران و دولت های بیگانه

مورد تائید هیچ آزادی خواه ایرانی نیست!  
گرایش ضد تبعیض جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران  
پنجشنبه ۲ تیر ۱۳۹۰ - ۲۳ ژوئن ۲۰۱۱

در ماه اسفند سال گذشته، همراهان گرایش ضد تبعیض بیانیه ای را با عنوان "استقلال اپوزیسیون شرط پیروزی بر استبداد مذهبی در ایران است" منتشر ساختند. در این بیانیه آمده است:  
یکی از اصولی که حفظ و پافشاری بر آن موجب اعتلای هرچه بیشتر اعتبار و نفوذ اپوزیسیون مترقی و پیشرو در میان مردم میهن دوست و آزاده ایران می گردد وفاداری بی شائبه و بی خدشه و کاملاً روشن و آشکار به استقلال و منافع ملی و حیاتی کشور و حفظ میهن از هر گزند و نیرنگ و فروپاشی است.

مردم کشورمان بدرستی و با چشمان باز به هر موضع و حرکت سیاسی که آینده ای تاریک، وابسته و توسری خورده و زبون برای آنها رقم زند و نا امیدانه توانائی های آنها را به سخره بگیرد پاسخ منفی می دهند. هیچ ایرانی نمی خواهد که آزادی و دمکراسی در ایران بر روی خاکستر جنگ بر اثر دخالت نظامی بیگانگان بنا شوند و چنین امری را ناممکن می داند که تحریم هائی که موجب توقف و تخریب رشد اقتصادی و گسترش فقر و بیکاری گردند، می توانند بهار خوشبختی و آرزوی آبادانی را تحقق دهند. از آنجا که اعمال نظر بیگانگان در ایران به اشکال گوناگون برپایه خرج پول بی حساب و بهره گیری از ابزار نظامی و اطلاعاتی می باشد، این دخالت ها نه تنها تبعیض و نابرابری های شدید و گسترده موجود و حاکم را از بین نمی برند، بل ابعاد و عمق آنها را بیشتر تشدید می کنند و حرکت اعتراضی جامعه برای مبارزه با تبعیض ها و رفع تبعیض ها را متوقف نموده، به قهقرا می کشانند.

تنها چند ماه از این هشدار می گذرد که افتضاح تشکیل "دولت در تبعید" به کارگردانی دستگاه های اطلاعاتی، امنیتی، دیپلماتیک و سیاسی و رسانه ای آمریکا، انگلیس، اسرائیل، فرانسه و دیگر

کشورهای غربی از پرده به بیرون افتاده است. اگرچه بازیگران وابسته و خود فروخته این "دولت در تبعید" از جمله علی رضا نوری زاده، مهرداد خوانساری و امیر حسین جهانشاهی تلاش داشتند تا از طریق کنفرانس رم، بنوعی جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران را نیز به این "دولت وابسته" در تبعید" وصل کنند، اما خوشبختانه با هشیاری همراهان و اقدام بموقع شورای هماهنگی وقت، با این جریان وابسته، فاصله گذاری لازم صورت گرفت.

دستگاه های اطلاعاتی و سرکوبگر جمهوری اسلامی، با هدف بی اعتبار کردن آزادی خواهان ایران به افشای چگونگی تشکیل "دولت در تبعید" و نفوذ عوامل اطلاعاتی خود، فیلم مستندی با عنوان "الماس فریب" می سازند و پخش می کنند، اما تعقیب اهداف ضد دمکراتیک از سوی رژیم، به هیچ وجه از اهمیت فاکت ها وشواهد موجود وواقعی دراین رسوائی وحواشی آن نمی کاهد که ازآن جمله اند:

1) طرح "دولت در تبعید" از سوی بنیاد های آمریکائی و دستگاه های سیاسی، امنیتی و دیپلماتیک امریکائی و انگلیسی و دیگر کشور های غربی ارائه و تائید و اجرائی شده است ؛

2) "رهبر" و "رئیس" دولت مطبوع آینده و باصطلاح "شورای عالی حفظ امنیت و منافع ملی" در ایران توسط سرویس اطلاعاتی آمریکا معرفی شده است ؛

3) دستگاه های سیاسی، اطلاعاتی و تبلیغاتی غرب برای سازماندهی فعالان ضد رژیم متمایل به غرب و نئولیبرالیسم، در نهاد های وابسته به خود با کمک بودجه های چند صد میلیون دلاری و حتی میلیاردری بشدت فعال هستند. بطوری که برای طرح ضد ملی "دولت در تبعید" تا 7 میلیارد دلار پیش بینی بودجه شده بود!

4) انجام قول و قرار با برخی احزاب و سازمان های اقوام و ملیت ها برای همکاری نزدیک و استفاده ابزاری از آنها. بی جهت نبود که آقای نوری زاده همواره برنامه ثابتی در تلویزیون های این گروهها داشته و دارد و بی جهت نیست که آقای هجری دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران در سخنرانی اخیر خود در ساختمان کنگره آمریکا، خواهان دخالت بیشتر نیروهای آمریکائی در منطقه و حل مسئله کرد می شود !

5) بر خلاف نظرات انحرافی و ساده لوحانه امثال آقای جهانشاهی، هیچ ناظر جدی و مطلع سیاسی نمی پذیرد که سوار بر "موج سبز" و با "کودتای سپاه پاسداران" به کمک "20 هزار نفر" می توان در ایران حکومت جدید و نظام سیاسی جدیدی را در عرض "یک سال" برپا کرد. آنچه در دستور کار سیاسی غرب است ایجاد بی ثباتی داخلی، جنگ و خونریزی داخلی، دخالت نظامی و بمباران مناطق مختلف ایران و نابودی زیر ساخت های اقتصادی کشور، ایجاد مناطق زیر سلطه نظامی

آمریکا و غرب ( با صحنه گردانی "دولت در تبعید" ) و درگیر کردن ایرانیان با مصائب جنگ، نا امنی، خشونت، تجزیه و فروپاشی اقتصادی تا ده ها سال آینده است.

سیاست های سرکوبگرانه، متحجرانه و استبدادی رژیم و نابرابری روزافزون اجتماعی و اقتصادی در کشور زمینه هائی هستند که سازمان های اطلاعاتی و سیاسی غرب برای اجرای این دستورکار از آنها بهره می برند.

بدین ترتیب شاهدیم که مسئله " دولت در تبعید" تنها ساده لوحی و یا فریب کاری ناشیانه چند تن از خارج نشیان جاه طلب نیست و ابعاد بسیار گسترده ای دارد و سناریوئی است که به اشکال مختلف پیگیری خواهد شد.

شفافیت، علنیت و همکاری دمکراتیک و بدون تبعیض سازمان ها و احزاب و نهادهای اصیل، دمکرات و مستقل می تواند تضمینی برای پرهیز از دخالت های بیگانگان در امور سیاسی میهنمان از یک طرف و بی اهمیت کردن "مهره های نفوذی" رژیم در بین اپوزیسیون از طرف دیگر، باشد.

خرداد ماه 1390، ژوئن 2011

---

## سندیکالیسم در ایران ( بخش ۶ )

سه شنبه ۳۱ خرداد ۱۳۹۰ - ۲۱ ژوئن ۲۰۱۱ 

فرهنگ قاسمی

انقلاب مشروطیت و اندیشه حقوق کارگران

انقلاب مشروطیت در واقع انقلاب برای عدالتخواهی و علیه استبداد و حاکمیت طبقة حاکم ایران بود که در اثر رهبری روشنفکران ابعاد تازه ای به عدالتخواهی سنتی ایرانی میداد. این نوگرایی منبعت از تعقل سیاسی غرب بود که به ترویج مشارکت مردم در امور خودشان پای می فشارد.

چنانکه می بینیم به تشکیل عدالتخانه و پارلمان، دو نهاد بنیادین برای دگرگون سازی روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه سنتی

ایران منجر گردیده، فراگرد رشد را در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و هنری باعث می‌شود.

مبارزه برای حق و آزادی اگر چه بوسیله روشنفکران و مبارزین سیاسی پراکنده شده دامنه و وسعت پیدا می‌کند، اما چون طبقه تحتانی جامعه یعنی دهقانان، کسبه و پیشه‌وران جزء و کارگران بیش از هرکس دیگر فاقد این حقوق و آزادی‌ها بودند به عنوان فعال‌ترین نیروها وارد میدان مبارزه شدند تا برای احقاق حقوق پایمال‌شده خود مبارزه کنند. نظریه‌پردازان سوسیالیست و سوسیال دموکرات با شجاعت و آگاهی خود این طبقه را به مبارزه علیه ارتجاع و استبداد فرا می‌خواندند. مبارزه برای حقوق کارگری در اثر توسل به تشکیلات تعاونی‌ها، انجمن‌ها، شوراها و سندیکاها انکشاف پیدا می‌کند. از سوی دیگر اندیشه مبارزات کارگری و حقوق " طبقه " کارگر در ارتباط مستقیم با پیدائی صنف و " طبقه " کارگر می‌باشد که در مراکز تولیدی صنعتی بطور دسته‌جمعی بکار گمارده شده است. اما کم و کیف این مراکز، روند انکشاف و تعطیل‌شان در رشد مبارزات کارگری تأثیر بسزائی دارد.

بعلی که در مبحث پیشین بر شمردیم، این مراکز تولیدی در بدو امر قادر نبودند به حیات اقتصادی خود ادامه دهند، یکی پس از دیگری تأسیس و ورشکست می‌شدند. عمده‌ترین مراکزی که می‌توانستند به مدت‌های نسبتاً طولانی باقی بمانند، تأسیساتی بودند که به وسیله سرمایه‌داران خارجی ایجاد شده بودند و غالباً مخازن و معادن طبیعی ما را به یغما می‌بردند. نخستین جماعات کارگران ایران را در این عصر دهقانان، پیشه‌وران و صنعت‌گرانی تشکیل می‌دادند که به دلائل تغییرات در مناسبات تولید و دگرگونی ارزش‌های سنتی کار و سرمایه، بخاطر تأمین معاش و پیدا کردن لقمه نانی حاضر بودند به کمترین دستمزد قناعت کرده مزدوری در کارخانجات را پذیرا گردند. این کارگران در شمار توده‌هایی بودند که در انقلاب مشروطیت علم عدالت و آزادی‌خواهی را بدوش کشیدند.

همانطوریکه گفتیم، بین پیدایش کارخانجات کوچک و بزرگ تولیدی و رشد تولیدات صنعتی و کارخانه‌ای از یک سو و پیدایش احزاب و سازمان‌های اجتماعی که برای حقوق و آزادی‌ها مبارزه می‌کردند از سوی دیگر رابطه مستقیم وجود داشت، نتیجه این رابطه تلاش مردم برای برهم‌زدن روابط قدیم و ایجاد روابط و مناسبات تازه بود.

انقلاب مشروطه حدود هفت سال بطول انجامید. (۱۹۱۲ - ۱۹۰۵ میلادی) -

(۱۲۹۱-۱۲۸۴ هجری شمسی) - مراکز مهم این انقلاب شهرهای بزرگ ایران از قبیل تهران، تبریز، رشت، انزلی، مشهد، اصفهان، بودند. کارگران ایران در کنار سایر اقشار انقلابی اجتماع برای برقراری عدالت و آزادی مبارزه می کردند. هرجا کارخانه‌ای بود، هرجا عده‌ای از کارگران کار می کردند، به ویژه در چاپخانه‌ها، روحیه حوقل‌بلی و عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی نیز حضور داشت، اگرچه تفکر انقلابی را روشنفکران به جامعه القاء می کردند، اما در اقدام انقلابی همه اقشار و طبقات جامعه سهم و شریک و وارد عمل بودند. روشنفکر با خطابه و نوشته‌اش، آخوند با بستن مساجد و واعظان‌ش، بازاری و کسبه با تعطیل کردن بازار و حجره و دکان‌ش، پیشه‌ور با قطع فعالیت تولیدی‌اش، کارگر با اعتصاب در کارخانه و کارگاه‌اش، همه و همه در میدان‌های مبارزه علیه آزادی و حوقل‌بلی آماده بودند. دست‌آورد این جان‌فشانی‌ها قانون اساسی ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ (اوت ۱۹۰۶) و تأسیس دو مجلس شورای ملی و دیگری سنا بود. در متمّم قانون اساسی از نهادهایی سخن رانده شده است که قاعدتاً موجبات رشد مبارزات اجتماعی را می بایست فراهم آورد از آنجمله تشکیل انجمن‌ها بود.

## آزادی تشکیل انجمن

در متمّم قانون اساسی بموجب اصل بیست و یکم تشکیل انجمن آزاد بود:

” انجمن‌ها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل به نظم نباشد در تمام مملکت آزاد است ولی مجتمعی نباید با خود اسلحه داشته باشند و ترتیباتی را که قانون در این خصوص مقرر می کند باید متابعت نمایند، اجتماعات در شوارع و میدان‌های عمومی هم باید تابع قوانین نظمیه باشد. ” یعنی، آزادی انجمن‌ها و اجتماعات شناخته شده بود. پس با تشکیل انجمن‌ها و احزاب و اجتماعات مختلف جنبش‌هایی در طبقات مختلف پیدا شده و افراد روشن اعم از کارگر و غیرکارگر عضویت احزاب و اجتماعات مختلف را پذیرا شدند.

اما ماده اول نظام‌نامه انتخابات مورخه ۱۹ رجب ۱۳۲۴ قمری، صنفی بود و به هیچ‌وجه برای کارگران حق رأی قائل نمی شود؛ از کارگران کارخانجات نامی برده نشده، چنانکه گوئی اینان وجود خارجی ندارند یا هنوز صغیراند و یا دیوانه و سفیه.

این ماده بقرار ذیل بود:

” انتخاب‌کنندگان ملت، در ممالک محروسه ایران از ایالات و ولایات،

باید از طبقات ذیل باشند: شاهزادگان و قاجاریه، علما و طلاب، اعیان و اشراف - تجار و مالکین - فلاحین و اصناف. "

بدین ترتیب طبقات و اصناف مختلف نمایندگان خود را به مجلس اول فرستادند، ولی از دوره دوم این طرز انتخاب نماینده عوض شده و رأی عمومی در ایران شناخته شد و همگان با حائز بودن شرایط توانستند در انتخاب نماینده شرکت کنند.

کارگران تا این موقع، مشخصاً حقرأی نداشتند؛ تلویحاً چنین نتیجه گرفته می شد که کارگران بایستی در کنار اصناف در رأی دهی شرکت کنند.

در این ماده از کارگران هنوز بعنوان قشر اجتماعی نام برده نمی شود.

همزمان با افزایش کارخانه‌ها و تأسیسات کوچک و متوسط تولیدی تعداد کارگران در سازمان‌های " صنعتی " بالا می رود. بتدریج در مراکز صنعتی انجمن‌های حرفه‌ای و تعاونی‌ها و بعد سندیکا بوجود می آیند.

در اوائل قرن بیستم، تبریز یکی از مراکز مهم صنعتی و کارخانه‌ای ایران به شمار می رفت. «پائولوویچ» در این باره می نویسد:

" در اوائل قرن بیستم حدود یکصد کارخانه در تبریز وجود داشت که در این کارخانه‌ها قریب به ده هزار کارگر مشغول به کار بودند. در شهرهای دیگر از قبیل تهران و رشت نیز کارخانه‌هایی یافت می شدند که بر اساس شیوه‌های جدید تولید اداره می گردیدند. در تهران کارخانه برق، چندین چاپخانه، کارخانه‌های چوب‌بری، کارخانه‌های مکانیکی وجود داشتند. این کارخانه‌ها در سال بیش از سی هزار روبل درآمد داشتند. [1]

با تجمع کارگران در این کارخانه‌ها، مسائل صنفی و مطالبات اقتصادی و رفاهی بیش از پیش و با پا در میانی احزاب و دسته‌جات سیاسی مبارزات کارگری برای بدست‌آوردن حقوق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بمرور، دامنه و وسعت پیدا می کند.

در همین سالها، ادبیات مربوط به روابط کارگر و کارفرما و حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی انتشار می یابد. چنانچه گفته شد، نخستین بار «میرزاعلی فروغی» در کتاب " اصول ثروت ملل " از کارگران ایران بعنوان طبقه کارگر نام می برد. [11] این کتاب، در

۱۲۸۴ شمسی (۱۹۰۵ میلادی) یعنی تقریباً همزمان با تشکیل حزب همت در بادکوبه، در تهران انتشار پیدا میکند. ناشر کتاب مانند بسیاری دیگر از روشنفکران هم‌عهد خود با مسائل کار و کارگری و مبارزات سندیکائی در اثر ارتباط با تفکرات غربی آشنائی پیدا می‌کنند. در این کتاب، درباره توسعه اقتصادی و صنعتی، جمعیت‌های کارگری، شناخت حقوق کارگران و طبقه کارگر، حقوق کار، حقوق مربوط به تأسیس سندیکاها، حقوق مربوط به اقدام به اعتصاب درباره دستمزد و ... گفتگو شده است. این کتاب از جمله نوشته‌هایی است که اثر زیادی در مبارزات کارگران و آشنائی آنها با حقوقشان می‌گذارد. تقریباً همه کسانی که درباره مبارزات و جنبش‌های کارگری و سندیکائی در ایران، مقاله یا کتابی نوشته‌اند به این اثر ارزنده، در زمان خود، هیچ‌گونه اشاره‌ای نکرده‌اند.

از دیگر اندیشمندان اجتماعی که درباره حقوق " طبقه " کارگر ایران قلم زده، کارگران را برای مبارزه تشویق می‌کرد، «رسولزاده» است. او در رساله اجتماعیت (سوسیالیسم) خود تحلیلی از اوضاع کارگری و تشکیلات آن می‌دهد. در این تحلیل به " نواقص آتی سرمایه‌داری " می‌پردازد، " عملجات و صنف کارگران " را به شکل و مبارزه علیه بورژوازی فرا می‌خواند. او با اعتقاد به مارکسیسم اظهار می‌دارد: " در میان کارگر و کارکن هرگز ائتلافی متصور نیست و تمام کشمکش‌های اجتماعی در دایره مبارزه طبقاتی بین سرمایه‌داران و کارگران قرار دارد. " او در همین نوشته، درباره اعتصاب کارگران علیه شرائط آهون کار؟؟؟ گفتگو می‌کند و از منافع پرولتاریا حمایت می‌نماید و آزادی پرولتاریا را از قید عبودیت سرمایه، آزادی تمام نوع بشر می‌داند. [iii]

اصل مساوات، حق‌رای عمومی بدون فرق اجتماعی ملیت، بدون تفاوت بین فقیر و غنی و همچنین انتخابات ملی برحسب تعداد جمعیت نه بر حسب طبقات، به علاوه انتخابات مجلس باید در زمان واحد شروع شود، هیئت وزیران را مجلس معین کند و در برابر مجلس مسئول باشد. در جهت دموکراسی اجتماعی این اصول را می‌شناسد: حق اعتصاب کارگران، محدود بودن ساعت کار، تقسیم اراضی، مالیات مستقیم بر ثروت، آزادی اعتصابات یعنی هرگاه کارگران به منظور سروسامان دادن به کار خود، اعم از اینکه این کار خصوصی یا سیاسی باشد اعتصاب کنند، دولت نمی‌تواند مانع آن شود و یا آنها را اجباراً به کار وا دارد. آن عبارت بدین معنی است که حق دستکشیدن از کار را هم برای بهبود وضع کارگری و هم بمنظور مقابله‌جویی سیاسی تأیید کرده است. از دیگر

حقوق کارگری اینکه مدت کار روزانه نباید از هشت ساعت تجاوز کند.

“اما در تقسیم اراضی دهات و املاک سلطنتی (خالصات) و هم چنین دهات و املاک مالکینی که علاوه بر احتیاج زندگی آنها باشد بایستی اولی بلاعوض و دومی توسط بانک خریداری شده بین اهالی و دهاقین تقسیم گردد.” در فرض مالیاتی می گوید: “مالیات و عوارض باید به نسبت دارائی و سرمایه اخذ شود نه بطور سرانه یعنی مالیات‌های دولتی باید از عایدات تجارت و ملک گرفته شود.” هر شخصی چنین عایداتی داشته باشد باید از پرداخت هر نوع مالیات و عوارض معاف باشد. بدان مأخذ تلویحاً طبقه دهقان و کارگر روزمزد و پیشه‌ور را از هر مالیاتی معاف دانسته است. [iv]

[i] - « پائولوچ - تریا - ایرانسکی »، “ انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن ”، تهران، ۱۹۵۱ چاپخانه نقش جهان، صفحه: ۴۲ و ۵۰ ترجمه « م. هوشیار »


[ii] - « فریدون آدمیت »، “ فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران ”، انتشارات پیام، تهران سال ۱۳۵۴

[iii] - اثر پیشین

[iv] - اثر پیشین، صفحه: ۴۳ و ۴۶

---

## سندیکالیسم در ایران (بخش ۵)

سه شنبه ۳۱ خرداد ۱۳۹۰ - ۲۱ ژوئن ۲۰۱۱  فرهنگ قاسمی

همبستگی ملی و اوضاع فرهنگی و سیاسی

“همشهری”، موجودی که از برده هم پست‌تر بود، خیلی زود به مبارزه برای حقوق خود برخاست؛ زیرا حقوق او بیشتر از حقوق سایر کارگران پایمال می شد. اگرچه توانسته بود مشاغل فنی مهمی را اشغال کند، ولی هنوز کارفرمایان او را به چشم بیگانه نگاه می کردند. دستمزدش نسبت به سایر کارگران - بومی - ۲۰٪ کمتر بود.

در سالهای نخستین اولین دهه قرن بیستم حدود ۵۰٪ کارگران تأسیسات باکو را کارگران مسلمان مهاجر ایرانی تشکیل می دادند. همانطوریکه گفتیم وضع زندگی آنها بسیار فجیع و تأسفبار بود. "همشهری" می خواست در برابر کار خوب، حقوق خوب بگیرد، می خواست جریمه نپردازد، می خواست از مرخصی و سایر وسائل و امکانات فرهنگی استفاده کند، می خواست بهداشت و امنیت داشته باشد، می خواست در اتحادیه‌های کارگری شرکت کند، نماینده شود، نماینده انتخاب کند، یعنی می خواست از حقوق خود و سایر کارگران بطور دسته‌جمعی دفاع کند. او که سالها زیر یوغ ستم قرار گرفته بود، قدر و بهای این امکانات را خیلی خوب و بهتر از اهالی بومی می فهمید.

در همین ایام، در سال ۱۹۰۴ حزب سوسیال دموکرات روسیه برای اینکه بتواند از نیروی کارگران خارجی مقیم باکو برای مبارزات سیاسی خود استفاده کند، انجمن سوسیال دموکرات "همت" را که رهبر و بنیان‌گذار آن «نریمان نجف‌اوغلو نریمانوف» پزشک دانشمند آذربایجان بود تشکیل داد. [i] یکی دیگر از رهبران آن، یک بلشویک بنام «M. Azizbekov» بود، "همت" نخستین حزب سوسیال دموکرات مسلمانان قفقاز بود.

"همت" در فاصله سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۰۴ تبلیغات گسترده‌ای را در میان کارگران مسلمان شاغل در مناطق نفتی قفقاز بر راه انداخت. این تبلیغات سبب یک سلسله جنبش‌های انقلابی گردید. در اعتصابات و تظاهرات توده‌های کارگران باکو در سال ۱۹۰۵، کارگران ایرانی نقش بسیار ارزنده‌ای را ایفا کردند. "باید دانسته شود که انبوه کارگران ایرانی در تأسیسات صنعتی قفقاز مزدور بودند، در آن اعتصاب سراسری (۱۹۰۵) روسیه مشارکت داشتند. همچنین بنا بر تحقیقات اخیر جماعت دو هزار و پانصد نفری کارگران ایرانی که در معادن مس‌الهوردی در ارمنستان کار می کردند، هسته اصلی اعتصاب آنجا را در سال ۱۹۰۶ ساختند. [ii]"

نقش آنها، همینطور در اعتصاب ژوئیه ۱۹۰۳، اعتصاب ۱۳ تا ۳۱ دسامبر ۱۹۰۴، اعتصاب ۱۹۰۹ که این آخری به مناسبت سالگرد اعتصاب ۱۹۰۴ انجام گرفت، بسیار مهم بود.

تعداد زیادی از ترک‌ها و مسلمانان قفقاز، مبارزات کارگران "همشهری" را در انجمن "همت" حمایت می کردند، از آنجمله بودند: «نریمان نریمانوف»، «محمدامین رسولزاده»، «دکتر قرابیکوف»، «سلطان‌مجید افندیوف»؛ علاوه بر اینها شعرا و نویسندگانی بودند که

جنبش کارگران ایرانی را در آن مناطق پشتیبانی می کردند مانند: «جلیل محمد قلزاده»، «محمدسعید اردوآبادی» شاعر و نویسنده آذربایجان.

از آنجائی که از نظر فرهنگ و زبان میان " همشهری " و بومی‌های آذربایجان توفیر زیادی وجود نداشت، ایرانیان شاغل در این مناطق بمرور توانستند از روزنامه ملانصرالدین، یا روزنامه‌های ارشاد و اقبال که به مسائل ملی می پرداختند استفاده نمایند. با همه اینها نباید فراموش کرد که در آن غربت روز بروز لهیب احساسات ملی و میهن‌پرستانه ایرانیان بیشتر زبانه می کشید. بویژه از میان مهاجرین و تجار، که اهل علم و نوشتن بودند، این احساسات بیشتر ظهور و بروز می کرد. آثار انتقادی، سیاسی و فرهنگی و هنری «طالبوف» و " سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ "، اشعار وطنی «ادیب‌الممالک» نمونه های برجسته تجلی و اعتلای تفکر و اندیشه مترقی و آزادی‌خواهانه و انقلابی‌اند.

در عین حال، ایرانیانی که در مدارس جدید آنجا درس می خواندند در بادکوبه دو مدرسه معتبر ایرانی به نامهای " اتحاد " و " تمدن " تأسیس کرده بودند؛ دو نشریه فارسی در آنجا به طبع می رسید. یکی " نوروز " و دیگری " حقایق " - که ماهنامه‌ای ادبی و سیاسی بود - مدیر مجله " حقایق " «میرزا علی‌محمدخان اویسی» از مأموران وزارت امور خارجه ناشر افکار ملی بود و در عصر تزارها در مقام آزادی‌شعر منتشر میکرد. نویسندگان مسلمان قفقاز چشم به ایران داشتند؛ «دکتر نریمان» سوسیالیست، نمایشنامه " نادرشاه " را می نوشت و «محمد رسولزاده» سوسیال دموکرات رساله سیاسی " سیاوش عصر ما "؛ «عزیز حاجی بگلی» اپراهای " رستم و سهراب " و " لیلی و مجنون " و " شاه عباس و خورشید بانو می ساخت؛ «مسلم مقامایوف» اپرای " شاه اسماعیل " می نوشت؛ «میرزا علی‌اکبر صابر» اشعار قهرمانی در نهضت مشروطیت ایران می سرود. در مکتبخانه‌های آنجا زبان فارسی می خواندند و شعر فارسی از بر می کردند، روزنامه‌های مترقی مسلمانان قفقاز به ایران می رسیدند و مشترکینی داشتند. روزنامه " ارشاد " ضمیمه فارسی داشت، این روزنامه به کوشش «ادیب‌الممالک فراهانی» انتشار می یافت؛ نویسنده اجتماعی ایران «طالبزاده تبریزی» کتابهای علمی و سیاسی می نوشت و نشر معرفت می کرد. [iii]

این عوامل، علاوه بر رشد تفکرات آزادی‌خواهی وجدان مبارزاتی کارگران را بیدارتر می کرد تا در راه برآورده ساختن اهداف تاریخی خود گام‌های اساسی بردارند.

در آستانه انقلاب مشروطیت ایران در نتیجه اعتصاب‌های عظیمی که در بنگاه‌های صنعت نفت باکو رخ داد و در اثر اخراج دسته‌جمعی کارگران، عده زیادی از آنها مجبور به ترک کار و مراجعت به ایران شدند. این نشان می‌دهد که کارگران مهاجر ایرانی در پرورش فکر انقلابی از همکاران انقلابی خود نه تنها عقب نبوده‌اند، بلکه در شرائطی نیز برتری داشتند.

کارگران عضو شعبه " جمعیت مجاهد " که در تأسیسات معادن مس الهوردی ارمنستان از قدرت زیادی برخوردار بودند، هسته اصلی اعتصاب ۱۹۰۶ را تشکیل می‌دادند. این کارگران همینکه آوازه انقلاب را می‌شنوند بسوی شهر و دیار خود سرازیر می‌شوند؛ در شعبات ایرانی جمعیت مجاهدین شهرهای تهران، تبریز، مشهد، اصفهان و رشت [iv] به فعالیت می‌پردازند.

تأثیرپذیری متقابل کارگران ایرانی و روسی باعث شد اولاً مقداری از انقلابات شهرهای جنوبی روسیه مانند باکو و تاشکند و قفقاز با همکاری کارگران ایرانی سروسامانی بگیرد و از طرفی دیگر در اثر مهاجرت کارگران به ایران افکار انقلابی در جامعه ایران گسترش بیشتری پیدا کند.

این سالها، سالهای شروع آتش انقلاب مشروطه بود. کارگران میهن‌دوست و آزادی‌خواه و مبارز و حوطلب فوج فوج برای شرکت در انقلاب به سوی زادگاه میهن خود سرازیر می‌شدند تا در رستخیز آزادی و عدالت سهم و وظیفه خود را ادا کنند. کاخ‌های استبداد تاریخی را فروریزند و بنای آزادی و مساوات و عدالت و ترقی و انقلاب را برپا سازند. کوله‌باری که کارگران از مبارزه و مجاهدت همراه خود داشتند، بسیار با ارزش بود.

[i] - دکتر « نریمان نریمانوف » با تفاق « محمدامین رسولزاده » بعداً از رهبران حزب مساوات شدند. نگاه کنید به " فکر دموکراسی اجتماعی "، « فریدون آدمیت »، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۵، صفحه ۱۳

[ii] - " فکر دموکراسی و اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران "، « فریدون آدمیت »، انتشارات پیام، سال ۱۳۵۵، ص. ۳۸

[iii] - اثر پیشین، صفحه ۱۵ و ۱۶.

[iv] - اثر پیشین، ص. ۴۳

## سکولاریسم و ضدسکولاریسم (6)

سه شنبه ۳۱ خرداد ۱۳۹۰ - ۲۱ ژوئن ۲۰۱۱



منوچهر صالحی

### جستار دوم: ضدسکولاریسم ایرانی

اندیش[ان] دانش‌پژوهانه در ایران پسااسلام از آنجا که روند تولید صنعتی بر اساس نیازهای درونی جامعه سنتی ایران به ضرورتی اجتماعی بدل نگشت، در نتیجه اندیشه علمی نتوانست از بطن مناسبات تولیدی سنتی زاده شود. با این حال پس از آن که اعراب ایران را فتح کردند، دانشهای طبیعی و نظری، فلسفه و فقه، ادبیات و هنر نه فقط در ایران، بلکه در سراسر امپراتوری اسلام شتابان رشد کرد. همین واقعیت نشان می‌دهد که اسلام با دانش دشمنی نداشت و جلو انکشاف اندیشه‌های علمی را نگرفت و بلکه زمینه را برای رشد دانش هموار ساخت. جنبش معتزله<sup>۱</sup> که در دوران خلفای بنی‌امیه در بصره به وجود آمد، در جهت پیدایش دین مبتنی بر عقل کوشید و در این زمینه توانست دستاوردهای فلسفه یونانی و دیگر دانشهای شناخته شد[ن] روزگار خود را به کار گیرد. با این همه هواداران معتزله بر این باور بودند که انسان چه در دنیای خاکی و چه در دنیای ملکوتی که پس از مرگ بدان پا می‌نهد، از دیدن خدا محروم است.

ارنست بلوخ<sup>۲</sup> فیلسوف و اندیشمند برجسته آلمانی در رساله‌ای که درباره ابوعلی سینا<sup>۳</sup> و تمدن اسلام نوشت، یادآور شد که پس از پیروزی اسلام در شرق، علوم طبیعی و تجربی توانستند در جهان اسلام از رشدی خارق‌العاده برخوردار گردند. او بر این باور است که دانشمندان مشرق زمین در این دوران کوشیدند با بهره‌گیری از دستاوردهای علمی ثابت کنند آنچه در قرآن به مثابه آئین و شریعت مطرح شده است، نه تنها با علوم تجربی و نظری در تضاد قرار ندارد، بلکه حقانیت آنها را می‌توان بر اساس دستاوردهای علمی اثبات کرد. بلوخ بر این نظر است تا زمانی که چنین اندیشه‌ای در میان دانشمندان کشورهای اسلامی غالب بود، علوم تجربی و فلسفی در کشورهای اسلامی و به‌ویژه در ایران در حال رشد و توسعه بود.

به همین دلیل نیز او ابوعلی سینا را اندیشمندی می‌داند که هم در زمینه علوم تجربی و هم در فلسفه و منطق و الهیات سرآمد عصر خود بود و کوشید مابین الهیات و علوم تجربی رابطه‌ای منطقی به وجود آورد. البته ابوعلی سینا و دیگر دانشمندان اسلامی در تلاش خود در این زمینه زیاد موفق نبودند و به همین دلیل نیز به تدریج برخی از اندیشمندان جهان اسلام به این نتیجه رسیدند که علوم انسانی نمی‌توانند آن چهارچوبی باشند که بتوان به مدد آن به منطقی که خدا در قرآن ارائه داده است، پی بُرد. به عبارت دیگر آن‌ها دریافتند که مابین علوم طبیعی و نظری و الهیات اسلامی نمی‌توان به هم‌نهادی منطقی دست یافت.

البته در تمامی این دوران برخی از اندیشمندان الهی هم‌چون امام

محمد غزالی<sup>4</sup> بر این باور بودند که چون دانش انسان محدود است، در نتیجه بشر هیچ‌گاه نمی‌تواند به دانش الهی که معرفتی کمال یافته و بی‌انتهاست، پی بُرد، زیرا ظرفیت دانش انسانی گنجایش معرفت الهی را ندارد و به همین دلیل نیز غزالی فلسفه را عامل گمراهی مردم دانست، زیرا بنا بر پندار او فلاسفه این تصور دروغین را در میان مؤمنین رواج می‌دهند که می‌توان به کمک فلسفه به اسرار خلقت

پی برد.<sup>5</sup> صرف نظر از این مباحث، بلوخی این نظریه را مطرح ساخت از دورانی که اندیشه کسانی چون غزالی به باور غالب اجتماعی در جهان اسلام بدل گشت، اندیشمندان جهان اسلام بیشتر به الهیات و اشراق و عرفان گرائیدند و به تدریج به علوم تجربی و نظری پشت کردند و به همین دلیل درست در زمانی که اروپا در صدد برآمد خود را

از تنگناهای اندیشه مکتبی<sup>6</sup> رها سازد، این ساختار اندیشه بر شرق استیلا یافت و به همین دلیل هنگامی که در اروپا مناسبات تولیدی سرمایه‌داری همراه با روند روشنگری آغاز به رشد کرد، شرق تحت تأثیر اندیشه مکتبی و حوزه‌های به‌رخوتی تاریخی دچار شد که هنوز نیز

نتوانسته است خود را از چنگال آن رها سازد.<sup>7</sup>

البته همان‌طور که گفته شد، اندیشه دینی شیوه تفکری است که در طول تاریخ در تمامی جوامعی که تولید کشاورزی شیوه اصلی تولید اجتماعی بود، وجود داشت. به عبارت دیگر زندگی روستائی اندیشه دینی را به وجود می‌آورد و حال آن‌که اندیشه متافیزیکی، دیالکتیکی و یا علمی خود دستاورد مراحل مختلفی از روند تکامل شهرنشینی و شیوه تولید سرمایه‌داری است. نگاهی به تاریخ جهان نشان می‌دهد در تمامی کشورهای که در آن‌ها مناسبات سرمایه‌داری روند رشد خود را آغاز کرد، در ابتدا جنبش بورژوازی تحت تأثیر اندیشه دینی

قرار داشت و می‌کوشید با بهره‌گیری از آن اندیشه از منافع خود<sup>۶</sup> در برابر حکومت‌های فتودال دفاع کند. اما هر اندازه مناسبات تولید سرمایه‌داری از انکشاف بیشتر بر خوردار شد، به همان نسبت نیز علوم بیشتر پیشرفت کردند و به تدریج زمینه برای رشد و نمو اندیشه علمی فراهم گشت و بورژوازی توانست با بهره‌گیری از اسلوب‌های متکی بر اندیشه خردگرایانه خواست‌های خود را در برابر اشراف فتودال و قشر بالای روحانیت بهتر از گذشته مطرح سازد و از آن دفاع کند. از سوی دیگر، آنچه که سبب شد تا شرق و از آن جمله ایران نتواند خود را از تنگناهای اندیشه دینی رها سازد، این حقیقت است که مناسبات تولیدی حاکم بر ایران نتوانست در بطن خود روابط سرمایه‌داری را پرورش<sup>۷</sup> دهد و به همین دلیل نیز تولید اجتماعی که بر اساس تولید کشاورزی سازمان‌دهی شده بود، ضرورت گرایش به سوی علوم تجربی و نظری را هموار نساخت و در نتیجه علم و دانش<sup>۸</sup> و فلسفه همچون خود مناسبات تولید آسیائی دچار رخوت گشت و آنچه که در زمینه علوم قدیمه و الهی در حافظه جامعه وجود داشت، در طول سده‌های تاریخ تکرار شد.

آشنائی با دولت سکولار

ایرانیان توانستند برای نخستین بار از طریق ارتباط با اروپائیان که با در اختیار داشتن کشتی‌های مدرن اقیانوس<sup>۹</sup> پیما از اقیانوس هند گذشتند و خود را به خلیج فارس<sup>۱۰</sup> رساندند، با برخی از داده‌های جامعه سرمایه‌داری آشنا گردند و دریابند که از روند پیشرفت تمدن بسیار عقب مانده‌اند. ایرانیان در نتیجه<sup>۱۱</sup> همین روند از طریق اقتباس<sup>۱۲</sup> از غرب با اندیشه علمی آشنا شدند، بی آن که مناسبات تولیدی حاکم، پیدایش<sup>۱۳</sup> چنین شیوه اندیشه‌ای را در بطن جامعه ایران به ضرورتی اجتماعی بدل کرده باشد. لیکن در این دوران در ایران دولتی وجود داشت که در همه ادوار تاریخ میهن ما دارای گوهری استبدادی و به همین دلیل ضد علمی بود. پس روند «سکولاریسم» که خود پیش<sup>۱۴</sup> درآمد فکری- نظری تحقق مناسبات سرمایه‌داری در اروپا بود، باید در ایران در محدوده‌ای سیاسی تحقق می‌یافت که با معرفت علمی در تعارض<sup>۱۵</sup> قرار داشت. همین امر سبب شد تا در ایران این روند هیچ‌گاه از امکان پیدایش مستقل برخوردار نگردد. در دوران قاجار<sup>۱۶</sup> استبداد «شاهانه» با شیوه اندیشه علمی و معرفت عقلائی در ستیز قرار داشت و به همین دلیل اسلوب اندیشه پژوهشی تنها تا آن اندازه می‌توانست در بطن جامعه امکان رشد یابد که پایه استبداد سیاسی را تهدید نکند و دیدیم کسی چون امیرکبیر<sup>۱۷</sup>

که برای دستیابی ایرانیان به شیوه و اندیشه علمی مدرسه دارالفنون<sup>10</sup> را به وجود آورد، خود قربانی آن استبداد گشت.

تلاش در جهت تحقق دولت قانون‌گرا

در دوران قاجار اراده شاه بر همه چیز و بر همه کس حاکم بود. تا آن زمان در ایران قانون اساسی وجود نداشت و به همین دلیل بسیاری از ایرانیان که به اروپا سفر کرده و پیشرفت این قاره را دیده بودند، به این نتیجه رسیدند که علت اصلی پیشرفت کشورهای اروپائی به وجود قانون و حاکمیت دولت قانون‌گرا وابسته است. به همین دلیل نیز آنها به این اندیشه افتادند که ایرانیان نیز باید از غرب تقلید کنند و ساختار دولت خود را دگرگون سازند. اما اروپائیان همگی پیرو دین مسیحیت بودند و میسیونرهای مسیحی بازرگانان اروپائی را همه جا همراهی می‌کردند تا بتوانند مردم بومی را به سوی دین خود جلب کنند. بنابراین دادن امتیاز به اروپائیان و تقلید از شیوه زندگی آنان برای بخشی از روحانیون ایران این تصور را به وجود آورد که این امر می‌تواند سبب ضعف ارکان دین اسلام در میان مردم مسلمان گردد. به این ترتیب میان دو پاره دولت، یعنی نهادهای اجرائی- نظامی که در اختیار اشراف بود و نهادهای قضائی که در حوزه کارکردی روحانیت قرار داشت، اختلاف بروز کرد و همین امر سبب ضعف دستگاه دولت گشت و زمینه را برای دگرگون ساختن تدریجی و آرام آن فراهم آورد.

جنبش تنباکو نخستین جنبشی بود که شکاف میان دو بخش دولت و دین در ایران را نمایان ساخت. ناصرالدین‌شاه برای تأمین بودجه دولت در سال 1890 میلادی امتیاز انحصار کاشت، تولید و فروش توتون و تنباکو

را برای 50 سال به یک افسر انگلیسی به نام تالبُت<sup>11</sup> x فروخت. ارزش کمپانی سلطنتی توتون انگلیسی که قرار بود این پروژه را در ایران پیاده کند، پس از امضاء این قرارداد به 650 هزار پوند افزایش یافت، زیرا سود سالانه این شرکت در رابطه با پروژه ایران سالیانه 500 هزار پوند تخمین زده شده بود. طبق قرارداد، این شرکت فقط 25 % از سود خود را باید به دولت ایران می‌پرداخت. علاوه بر آن، شرکت انگلیسی متعهد شده بود که سالانه 15 هزار پوند را چه سود برد و یا زیان کند، به دولت ایران بپردازد. پس از آن که افکار عمومی ایران از محتوای قراردادی که دولت ایران امضاء کرده بود، با خبر شد، از یکسو روس‌ها، از سوی دیگر کشاورزانی که توتون تولید می‌کردند و پس از آنها بازرگانانی که کارشان خرید و فروش توتون و تنباکو بود، برای دفاع از منافع خود به فکر چاره افتادند. بنا بر اسناد

تاریخی، سه تن، یعنی حاج محمد ملک‌التجار که رئیس بازرگانان ایران بود، شاهزاده کامران میرزا<sup>12</sup> پسر ناصرالدین‌شاه که با روسها دارای روابط حسنه بود و میرزا حسن آشتیانی که روحانی بود، تصمیم گرفتند فتوایی را به نام مرجع تقلید آن زمان شیعیان، یعنی حجت‌الاسلام میرزا شیرازی<sup>13</sup> که در نجف میزیست، مبنی بر این که مصرف توتون و تنباکو حرام است، جعل کنند.<sup>14</sup> در 4 دسامبر 1891 این فتوا در مساجد تهران خوانده شد و مردم به شدت از آن فتوا پیروی کردند. سرانجام در همان ماه به فرمان شاه آن قرارداد با پرداخت خسارتی کلان به شرکت انگلیسی لغو شد.

پیروزی «جنبش تنباکو» سبب نیرومند شدن نیروهای هوادار «اصلاحات سیاسی» گشت. مردم ایران چون از کسانی که «ممالک مشروطه را دیده» و به آنها گفته بودند که «مشروطیت موجب امنیت و آبادی مملکت است»، برای بیرون آوردن ایران از عقبماندگی، انقلاب کردند «تا ترتیب مشروطیت را در این مملکت برقرار» سازند.<sup>15</sup> با پیروزی انقلاب مشروطه حکومت ایران از سال 1324 هجری قمری (1906 میلادی) به سلطنت مشروطه بدل گشت و در همان سال نمایندگان نخستین دوره مجلس شورای ملی توسط مردم برگزیده شدند و این مجلس در همان سال نخستین قانون اساسی تاریخ ایران را در 50 ماده تصویب کرد. بزرگ‌ترین دستاورد قانون اساسی آن بود که برای نخستین بار در تاریخ ایران، قدرت بیکران شاه محدود و از او حق حکومت کردن گرفته شد.

از آنجا که متن نخستین قانون اساسی ایران از قانون‌های اساسی بلژیک، بلغارستان و فرانسه گرفته شده بود، در آن سخنی از دین رسمی نبود و تنها در ماده 11 که متن «قسم‌نامه» نمایندگان در آن تدوین شده، از «خدا» و «قرآن» نام برده شده بود. در آن اصل نمایندگان «خداوند را به شهادت» می‌گیرند و «به قرآن قسم یاد» می‌کنند که «با کمال راستی و درستی و جد و جهد» وظایف خود را انجام دهند و نسبت به «شاهنشاه» «صدیق و راستگو» باشند و «به اساس سلطنت و حقوق ملت خیانت» نکنند و «فوائد و مصالح دولت و ملت ایران» را مد نظر داشته باشند.<sup>16</sup> همین متن قانون اساسی نشان می‌دهد که هر چند انقلاب بدون پشتیبانی روحانیون سرشناس نمی‌توانست پیروز شود، اما در نگارش نخستین «قانون اساسی» تا اندازه زیادی جدائی دین از دولت در نظر گرفته شده بود.

در سال 1325 هجری قمری (1907 میلادی) همان مجلس برگزیده مردم «متمم قانون اساسی» را تصویب کرد که در اصل اول آن هم از دین شیعه به مثابه «مذهب رسمی ایران» نام برده شد و هم آن که تأکید

گشت مجلس از حق تصویب قوانینی که با «قواعد مقدسه» اسلام و قوانین موضوعه» پیامبر در تضاد باشد، برای هم» دورانها محروم است. همچنین در این اصل قید شده بود که تمام قوانین مصوبه مجلس باید توسط «هیئتی از مجتهدین و فقهای متدین» مورد بررسی قرار گیرند و هرگاه آنها آن قوانین را مخالف «با قواعد مقدسه اسلام» تشخیص دهند، چنین قوانینی نمیتوانند «قانونیت» یابند. در همین اصل چگونگی گزینش آن هیئت که نباید کم‌تر از پنج تن می‌بود، نیز تشریح شده بود. همچنین در اصل 15 قید شده بود که فقط با «مجوز شرعی» میتوان مملکت را تصرف کرد. در اصل 18 آمده بود که «تحصیل و تعلیم علوم و معارف و صنایع آزاد است، مگر آنچه شرعاً ممنوع باشد». در اصل 20 آنچه که «با دین مبین» در تضاد قرار داشته باشد، نمیتواند انتشار یابد و در اصل 21 انجمنها و اجتماعاتی که «مولد فتن» دینی و دنیوی» باشند، ممنوع شده بودند. در اصل 27 هرچند «قوای مملکت به سه شعبه تجزیه» شده بود، اما قوه قضائیه تشکیل می‌گشت از «محاکم شرعیه در شرعیات و محاکم عدلیه در عرفیات»، یعنی دو سیستم حقوقی باید در کنار یکدیگر و مستقل از هم وجود می‌داشتند. در اصل 35 قید شده بود که «سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مفوض می‌شود.» به این ترتیب همان اندیشه کهن ایرانی مبنی بر این که شاهان از «نور ایزدی» برخوردارند، در قانون اساسی انقلاب مشروطه بازتولید شد. در اصل 71 آمده بود که «قضاوت در امور شرعیه با عدول مجتهدین جامع‌الشرائط است.» و سرانجام در اصل 83 تأکید شده بود که «تعیین شخص مدعی عموم با تصویب حاکم شرع در عهد» پادشاه است.<sup>17</sup>

روشن است که یک چنین قانون اساسی نمیتواند موجب پیدایش دولت سکولار گردد و بلکه کوششی است تا بتوان از یکسو جلو بازتولید استبداد را گرفت و از سوی دیگر هویت دینی- فرهنگی- ملی ایرانی را حفظ کرد. در همین رابطه تلاش شد با به وجود آوردن نهادهای لازم، میان قوانین مصوبه مجلس (انسان) و قوانین الهی (قرآن و شریعت) سازش و همزیستی برقرار گردد. همین امر سبب شد تا در ایران به جای گام برداشتن به سوی دولت سکولار با پدیده‌ای روبه‌رو شویم که ساختار سنتی ایران را بازتاب می‌داد و آشکار می‌ساخت که در آن دوران گام نهادن به سوی دولت سکولار ممکن نبود. «متمم قانون اساسی» کوشید برای جلوگیری از جنگ دینی به خواست روحانیون «مشروع‌خواه» پاسخ مثبت دهد و با تبدیل مذهب شیعه 12 امامی به دین رسمی و تشکیل «هیئت پنج نفره» از روحانیون برای سنجش قوانین مصوبه مجلس شورای ملی با اصول شریعت اسلام، دین رسمی را با دولتی که باید به تدریج به دولتی با

ساختارهای اداری مدرن بدل می‌گشت، آشتی دهد. با این حال شرایط سیاسی و اجتماعی پس از انقلاب مشروطه، دخالت دولت‌های روسیه و انگلستان در سیاست داخلی ایران، مبارزه دائمی میان دربار، نیروهای اصلاح‌طلب «مشروطه‌خواه» و سنت‌گرایان «مشروع‌خواه» بر سر قدرت، سبب شد تا تنها در دوره‌های مجلس اول و دوم (1906-1911) قانون اساسی مبنای کار حکومت‌ها قرار گیرد و از آن پس این قانون به‌طور کامل اجراء نشد و برخی از اصل‌های آن با شتاب به «قوانین متروکه»، یعنی به قوانین فراموش شده بدل گشت که از آن جمله‌اند، «هیئت پنج‌نفره» که در اصل 2 متمم قانون اساسی در نظر گرفته شده بود، اصول 29 و 90-93 که در آن ایران به «ایالات و ولایات» تقسیم شده بود و باید «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» تشکیل می‌شدند. این اصول تا سقوط رژیم پهلوی هیچ‌گاه اجراء نشدند. همچنین ایجاد دادگاه‌های شرعی و عرفی و تعیین حوزه کارکردی آن‌ها هیچ‌گاه پیاده نگشت. دیگر آن که «مجلس سنا» که تشکیل آن در «متمم قانون اساسی» قید شده بود، پس از 43 سال برای نخستین بار در سال 1950 تشکیل شد، آن‌هم با هدف افزایش قدرت شاه در تعیین سیاست حکومت و محدود ساختن حوزه کارکرد مجلس شورای ملی که در آن نیروهای آزادی‌خواه به‌رهبری دکتر محمد مصدق<sup>18</sup> خواهان «ملی‌سازی صنایع نفت» بودند، زیرا می‌خواستند ثروت‌های ملی ایران را به‌سود مردم از چنگ قدرت‌های امپریالیستی و به‌ویژه امپریالیسم انگلیس بیرون آورند. همچنین تشکیل «هیئت پنج نفره از علما» برای بررسی قوانین مصوب مجلس نیز پس از چندی به بوته فراموشی سپرده شد و حتی در دوران حکومت دکتر مصدق نیز به قانون اجرائی بدل نگشت.

محمدعلی‌شاه<sup>19</sup> که در سال 1907 به‌سلطنت رسید، در نیمه سال 1908 «قانون اساسی» دولت مشروطه را از میان برداشت تا بتواند همچون نیاکان خود از قدرت استبدادی بیکران برخوردار شود، اما پس از جنبش مقاومت مردم علیه بازگشت استبداد، مجبور شد به روسیه بگریزد. مجلس در سال 1909 میلادی دوباره تشکیل گشت و تا 1911 به‌کار خود ادامه داد و در این سال زیر فشار روسیه تزاری، منحل شد. 1914 مجلس جدید کار خود را آغاز کرد، اما به‌خاطر آغاز جنگ جهانی اول و تهدیدهای انگلیس، این مجلس نیز مجبور شد کار خود را تعطیل کند.

در سال 1921 رضاخان<sup>20</sup> و سید ضیاء<sup>21</sup> به فرمان انگلیس کودتا کردند و حکومت منتخب مجلس را از کار برکنار ساختند. 1922 همان مجلس رضاخان را به‌عنوان فرمانده کل قوا برگزید و با این کار خود اصل 50 قانون اساسی را زیر پا گذاشت که طبق آن شاه فرمانده کل قوا

بود و بنا بر اصل 51 «اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است.» در سال 1925 مجلس شورای ملی بار دیگر بر خلاف اصل 37 قانون اساسی عمل کرد که طی آن پادشاه باید از خانواده قاجار می‌بود. در سال 1925 «مجلس مؤسسان» تشکیل شد و رضاخان را با سه رأی مخالف<sup>22</sup> به شاهی برگزید و همچنین اصول 36، 37، 38 و 40 قانون اساسی را تغییر داد. در سال 1939 چون ولیعهد باید به فرمان رضاشاه با شاهزاده فوزیه<sup>23</sup> مصری ازدواج می‌کرد، اصل 37 قانون اساسی که در آن «ایرانی بودن» مادر شاه یا ولیعهد تأکید شده بود، اصلاح شد. 24

در دوران رضا شاه مجلس به یک نهاد فرمایشی بدل گشت و او برخلاف قانون اساسی هم سلطنت کرد و هم حکومت. به عبارت دیگر استبداد تاریخی دیگر بار در ایران بازتولید شد. پس از سقوط رضاشاه، و حضور ارتش‌های متفقین در ایران، مردم توانستند در شهرهای بزرگ و به ویژه در تهران از آزادی انتخابات برخوردار گردند. این وضعیت پس از پایان جنگ ادامه داشت، اما با کودتای 28 مرداد 1332 بار دیگر حکومت استبدادی برقرار گشت و محمدرضا شاه<sup>25</sup> هم‌چون پدر خود حکومت و سلطنت را به هم آمیخت.

نتیجه آن که نه انقلاب مشروطه توانست به استبداد پایان بخشد و نه قانون اساسی مشروطه توانست قدرت شاه مستبد را محدود سازد.

ادامه دارد

[www.manouchehr/salehi.de](http://www.manouchehr/salehi.de)

[msalehi@t-online.de](mailto:msalehi@t-online.de)

پا نوشت‌ها :

<sup>1</sup> معتزل، یعنی یئسو و جدا شونده و کنار گزیننده و یا آدم گوشه‌گیر. بنیانگذاران این مکتب چون با تحلیل‌های استاد خود شیخ حسن بصری موافق نبودند، از رفتن به کلاس درس او خودداری کردند و از آن کناره گرفتند. جنبش معتزله هوادار خردگرائی است و هر چیزی را که با دستاوردهای خرد در تضاد قرار داشته باشد، رد می‌کند.

<sup>2</sup> ارنست بلوخ Ernst Bloch 1885 میلادی در شهر لودویگسهافن Ludwigshafen زائیده گشت و 1977 در شهر Tübingen توبینگن درگذشت. بینش فلسفی او بر پایه اندیشه‌های هگل و مارکس استوار بود و اثر برجسته او به نام «پرنسپ امید» که طی سال‌های 1954 تا 1957 آن را تدوین کرد، بر اساس این باور قوام یافته است که لحظه اساسی در پیدایش خلقت و طبیعت و آنچه که موجب هر گونه تکامل و انکشافی می‌شود، بر پایه امید، اتوپی، رویا، امکان و ... استوار است.

به عبارت دیگر اگر این عوامل از طبیعت و انسان سلب شوند، ادامه زندگی دیگر امکان پذیر نیست و امید موتور اصلی حرکت و انکشاف و تغییر در جامعه و طبیعت است.

<sup>3</sup> نام اصلی ابوعلی سینا حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا می‌باشد که به شیخ‌الرئیس معروف است. ابن سینا در سال 373 هجری در خرمین زاده شد و در سال 428 هجری در همدان درگذشت. او در منطق و هندسه و نجوم و فلسفه و پزشکی و موسیقی و فقه اسلامی دارای تألیفات بسیار است. آثار مهم ابن سینا عبارتند از «الشفاء»، «القانون فی الطب»، «اشارات»، «النجات» که به زبان عربی نوشته شده‌اند و کتاب «دانشنامه علایی» که به فارسی نگاشته است. او یکی از چهره‌های بزرگ علمی ایران و جهان اسلام است. آثار پزشکی او به زبان لاتین ترجمه شده و چندین سده در دانشگاه‌های اروپا تدریس شدند.

<sup>4</sup> امام محمد غزالی در سال 450 هجری در طابران طوس زاده شد و در سال 505 هجری در همان محل درگذشت. او در فقه و حکمت و علم کلام سرآمد عصر خود بود و به همین دلیل به ریاست مدرسه نظامیه بغداد که بزرگ‌ترین نهاد علمی جهان اسلام بود، برگزیده شد. او سرانجام از علم کناره گرفت و از تدریس دست برداشت و خانقاهی ساخت و در آنجا به عبادت پرداخت. او بیشتر آثار خود را به زبان عربی تدوین کرد که مشهورترین آن‌ها عبارتند از «احیاء علوم الدین»، «تهافت الفلاسفه»، «جواهرالقرآن» و «علم‌الاصول». به زبان فارسی نیز آثاری دارد همچون «نصیحت الملوک» و «کیمیای سعادت». او هم‌عصر خواجه نظام الملک بود و با او آشنائی داشت.

<sup>5</sup> بنگرید به اثر «تهافت‌الفلاسفه» نوشته امام محمد غزالی

<sup>6</sup> اسکولاستیک Scholastik به آن گونه آموزش فلسفی گفته می‌شود که در دوران سده‌های میانه در صومعه‌ها، مدارس و دانشگاه‌های دینی مسیحی به شاگردان و دانشجویان دینی آموخته می‌شد. وجه مشخصه فلسفه اسکولاستیک آن است که فلسفه به‌طور کامل در خدمت جزم‌های کلیسا قرار دارد و می‌کوشد درستی آن جزم‌ها را اثبات کند. بر این اساس آنچه که مؤمن باید بدان باور داشته باشد، دارای وجه عقلانی نیز هست، حتی اگر آن را نتواند اثبات کند. به این ترتیب مقولات فلسفه اسکولاستیک در بیشتر موارد از دو گوهر و «دو حقیقت» تشکیل شده‌اند، یعنی گوهرهای ایمان و عقل. فلسفه اسکولاستیک به‌طور عمده بر اساس نظرات شخصیت‌هایی چون بتیوس Boethius، آگوستین Augustinus، ابن رشد Averroes و به‌طور ویژه ارسطو Aristoteles تنظیم گشته است. موضوعات اصلی فلسفه اسکولاستیک عبارت بودند از قیاس و تمثیل

Analogie و درجه بندی هستی Sein وجود Dasein و ذات Wesen خدا، تناسب میان اندیشه Denken و شئی یا موضوع Gegenstand و انکشاف نوعی شخصیت مسیحی Christlicher Personalismus. فلسفه اسکولاستیک توانست شیوه آموزش<sup>۷</sup> ویژه خود را به وجود آورد که آن را مجادله Disputation می نامیدند. از سده چهاردهم به بعد، یعنی در دوران رنسانس<sup>۸</sup> به تدریج فلسفه اسکولاستیک نیز تحت تأثیر اندیشه های توماس<sup>۹</sup> آگوین Thomas Aquin دچار تحول گشت و جدائی میان ایمان و آگاهی Wissen پذیرفته شد. با پیدایش<sup>۱۰</sup> عصر جدید، فلسفه اسکولاستیک به حاشیه رانده شد، اما این فلسفه هنوز نیز فلسفه رسمی کلیسای کاتولیک است. در حوزه های علمی (دینی) ایران، یعنی در قم و مشهد، هنوز هم فلسفه اسکولاستیک اسلامی تدریس<sup>۱۱</sup> می گردد و آیت الله خمینی در این رشته به مرحله اجتهاد رسیده بود. با این حال از آنجا که همه چیز را نمیشد با مفاد «کتاب مقدس» توضیح داد، در مکتب اسکولاستیک کوشش<sup>۱۲</sup> شد خرد و اعتقاد دینی با یکدیگر تطبیق داده شوند، یعنی آنچه که پایه های اعتقاد دینی را تشکیل می دهد، در عین حال باید از جوهر خرد برخوردار باشد. بیشتر مباحث اسکولاستیک به تفاسیری اختصاص<sup>۱۳</sup> دارد که درباره نظرات ارسطو تدوین شده اند. مکتب اسکولاستیک بیش<sup>۱۴</sup> از هزار سال مکتب غالب فکری در اروپا بود. از سده چهاردهم میلادی به بعد برخی از اندیشمندان اسکولاستیک کوشیدند مابین اعتقاد و آگاهی تفاوت قائل گردند و همین امر زمینه را برای پیدایش<sup>۱۵</sup> اندیشه مدرن که در ابتدا دارای جنبه های متافیزیکی بود، فراهم آورد.

<sup>7</sup> بلوخ، ارنست، مجموعه آثار به زبان آلمانی، جلد هفتم، بخش<sup>۱۶</sup> «ابن سینا و چپهای ارسطویی»:

„Das Materialismusproblem, seine Geschichte und Substanz“, „Kapitel: Avicenna und die aristotelische Linke, Seiten 479-546

<sup>8</sup> سلسله قاجاریه از 1779 تا 1925 میلادی بر ایران حکومت کرد. بنیانگذار آن آغامحمدخان بود.

<sup>9</sup> میرزا تقی خان امیرکبیر در ژانویه 1807 در اراک زاده شد و 1852 به دستور ناصرالدین شاه در حمام فین کاشان کشته شد. پدر او آشپز صدراعظم قائم مقام بود و صدراعظم چون دید میرزا تقی بسیار باهوش است، او را هم چون فرزند خود بزرگ کرد و سپس به او کارهای دولتی را واگذار نمود. او 1829 با هئیتی ایرانی به پترزبورگ سفر کرد و به ابعاد عقب ماندگی ایران پی برد. همچنین در سفری که به عثمانی کرد، پیشرفت های آن کشور را دید. از آنجا که توانست در مذاکرات صلح با عثمانی و تعیین مرزهای دو کشور از منافع ایران به خوبی

دفاع کند، در دوران محمدشاه به دربار خوانده شد و سرپرست ولیعهد گشت. پس از آن که ناصرالدین‌شاه به یاری او به سلطنت رسید، امیرکبیر صدراعظم شد و برای پیشرفت ایران به اصلاحات اساسی زد.

<sup>10</sup> در رابطه با تأسیس و اهمیت مدرسه دارالفنون بنگرید به «تاریخ بیداری ایرانیان»، نوشته ناظم‌الاسلام کرمانی، صفحات 66-69. او می‌نویسد: «... و بنای مدرسه دارالفنون که در واقع آنچه امروز داریم از آثار این مدرسه است.»

<sup>11</sup>Talbot

<sup>12</sup> کامران‌میرزا نایب‌السلطنه در 22 ژوئیه 1852 میلادی در تهران زاده شد و 1927، یعنی در دوران سلطنت رضاشاه در تهران درگذشت. او عزیزترین فرزند ناصرالدین‌شاه بود، اما از آن‌جا که مادرش اشرافزاده نبود، نمی‌توانست ولیعهد شود. او در شش سالگی حکمران تهران شد، اما کارهای اداری را امین‌الملک انجام می‌داد. او سپس در مدرسه نظامی که اتریشی‌ها در ایران تأسیس کرده بودند، تحصیل کرد و پس از پایان تحصیل به مقام سپهبدی رسید. از 1869 تا 1873 وزیر جنگ شد و 1909، یعنی پس از پیروزی انقلاب مشروطه برای چند روز صدراعظم شد. بین 1916 تا 1917 نیز استاندار فارس بود. او 11 همسر داشت.

<sup>13</sup> آیت‌الله میرزا حسن شیرازی 1815 در شیراز زاده شد و 1895 در سامره درگذشت. او در زمان خود مرجع شیعیان جهان بود. او از 4 سالگی در مکتب تحصیل کرد و در 29 سالگی به نجف رفت و نزد شیخ مرتضی انصاری تحصیل کرد. بعد از آن که به او خبر دادند که فتوای او در مساجد ایران در رابطه با تحریم مصرف تنباکو و توتون خوانده شده است، به انکار آن پرداخت و همین امر سبب شد تا مردم با پیروی از آن فتوی شاه را به لغو آن قرارداد وادار سازند.

<sup>14</sup> متن آن تلگراف جعلی چنین بود: «الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان است.» در این رابطه بنگرید به جلد اول «تاریخ بیداری ایرانیان» نوشته ناظم‌الاسلام کرمانی، به‌اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، 1361، صفحه 48

<sup>15</sup> «فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران»، فریدون آدمیت، انتشارات نوید، سال انتشار 1364، صفحه 4

<sup>16</sup> «حقوق اساسی»، نگارش دکتر قاسم‌زاده، انتشارات ابن‌سینا، سال انتشار 1344، صفحه 450

<sup>18</sup> دکتر محمد هدایت مصدق در 19 مه و یا 16 ژوئن 1882 در تهران زاده شد و در 5 مارس 1967 در احمدآباد درگذشت. او یکی از چهره‌های سیاسی برجسته ایران است. او از خانواده قاجار و امیرزاده بود. پدر او میرزا هدایت در دوران شاهان قاجار مدتی وزیر مالیه بود. می‌گویند که مصدق در 15 سالگی به عنوان «بازرس مالی» برای رسیدگی به امور مالی برخی از استان‌ها استخدام شد. و چون شاه از کار او بسیار راضی بود، به او لقب «مصدق السلطنه» را اعطاء کرد. مصدق در 18 سالگی برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در آن کشور و سوئیس حقوق تحصیل کرد. پس از دریافت دکترا در سال 1916 به ایران بازگشت و معاون وزیر مشاور در وزارت مالیه و در سال 1922، یعنی در سی سالگی وزیر مالیه شد. او یکی از معدود نمایندگان مجلس بود که با پادشاهی رضا شاه مخالفت کرد و به‌همین دلیل از 1928 از هرگونه فعالیت سیاسی محروم شد. مصدق پس از سقوط رضاشاه، در سال 1944 از سوی مردم تهران نماینده اول تهران شد و به‌خاطر خوشنامی و فسادناپذیری به بزرگ‌ترین شخصیت ملی بدل گشت و با تأسیس جبهه ملی ایران، به رهبری آن جریان سیاسی برگزیده شد. او با طرح پروژه ملی (دولتی) کردن صنایع نفت کوشید به وابستگی مالی ایران از انگلیس پایان دهد، زیرا بر این باور بود کشوری که از نظر اقتصادی مستقل نیست، نمی‌تواند از استقلال سیاسی برخوردار باشد. برای تحقق پروژه ملی کردن صنایع نفت، مجلسی که در آن نمایندگان محافظه‌کار و وابسته به دربار اکثریت داشتند، از مصدق خواست که نخست‌وزیر شود. اما او تصویب قانون ملی کردن صنایع نفت را شرط پذیرش آن مقام کرد و در نتیجه مجلس شورای ملی ایران نخست قانون ملی کردن صنایع نفت را تصویب کرد و سپس در 30 آوریل 1951 مصدق را به نخست‌وزیری برگزید. برای جلوگیری از موفقیت حکومت مصدق، آمریکا و انگلیس و دربار ایران کوشیدند حکومت مصدق را با دست زدن به کودتای نظامی سرنگون کنند. بنا بر اسنادی که تا کنون انتشار یافته‌اند، آلن دالس رئیس سیا در 4 آوریل 1953 فرمان کودتا را صادر کرد و برای تأمین هزینه کودتا یک میلیون دلار بودجه در نظر گرفته شد. باز بنا بر همین اسناد و منابع آمریکائی، در کودتا علیه حکومت دکتر مصدق آمریکا، انگلیس، دربار شاه، بخشی از روحانیت ایران، زمینداران کلان و همچنین فرماندهان ارتش به‌رهبری سرلشکر فضل‌الله زاهدی شرکت داشتند.

<sup>19</sup> محمدعلی‌شاه در 21 ژوئن 1872 زاده شد و در 5 آوریل 1924 در سان رمو Sanremo در گذشت. او 1907 جانشین مظفرالدین‌شاه شد و پس از

برقراری «استبداد صغیر» چون با جنبش مقاومت مردم روبه‌رو شد، در سال 1909 به روسیه گریخت و مجلس شورای ملی فرزند خردسال او احمدشاه را جانشین او ساخت. او دارای 2 همسر بود.

<sup>20</sup> رضا شاه در سال 1878 زاده شد و در سال 1944 در ژوهانسبورگ در آفریقای جنوبی درگذشت. او در سال 1299 خورشیدی به‌همراه سیدضیاء کودتا کرد و از آن پس سردار سپه نامیده شد و فرمانده کل قوای کشور گشت و در سال 1304 خورشیدی مجلس مؤسسان انقراض سلطنت قاجار را تصویب کرد و رضاخان را به شاهی برگزید. پس از اشغال ایران توسط قوای متفقین، رضا شاه به‌خاطر گرایش‌هایش به آلمان هیتلری مجبور به استعفاء از سلطنت گشت و به جزیره موریس تبعید شد.

<sup>21</sup> سید ضیاء در سال 1888 در شیراز زاده شد و در 29 اوت 1969 در تهران درگذشت. او روزنامه‌نگار و سیاستمدار بود و در نتیجه کودتائی که انگلیسی‌ها برنامه‌ریزی کردند، در فوریه 1921 به نخست‌وزیری رسید و در ماه مه همان سال مجبور به استعفاء شد. او در دوران روزنامه‌نگاری خود چند نشریه با نام‌های «رعد»، «برق» و ... انتشار داد.

<sup>22</sup> آن سه تن عبارت بودند از حجت‌الاسلام مدرس، دکتر مصدق و ملک‌الشعراء بهار

<sup>23</sup> فوزیه بنت الملک فواد در 5 نوامبر 1921 در رأس‌التین زاده شد. او شاهزاده و دختر فواد اول سلطان مصر بود. رضاشاه با مشورت اتاتورک تصمیم گرفت پسر او با فوزیه ازدواج کند. فوزیه 17 ساله بود که در سال 1939 در قاهره با محمدرضا که در آن زمان 20 ساله بود، ازدواج کرد. 1940 شهنواز نخستین دختر شاه زاده شد که ثمره این ازدواج اجباری است. اما از آنجا که این ازدواج با میل آن دو انجام نگرفته بود، دیری نپائید که فوزیه 1945 به مصر رفت و دیگر به ایران بازنگشت. 1948 آن ازدواج به‌طور رسمی به طلاق انجامید. فوزیه 1949 با یکی از وزیران کابینه مصر ازدواج کرد.

<sup>24</sup> Ulrich Gehrke und Harald Mehner, "Iran, Natur. Bevölkerung. Geschichte. Kultur. Staat. Wirtschaft", Verlag Erdmann, 1976, Seiten 181-214

<sup>25</sup> محمدرضا شاه پهلوی در 26 اکتبر 1919 در تهران زاده شد و در 27 ژوئیه 1980 در قاهره درگذشت. او در 17 سپتامبر 1941 جانشین پدر خود شد که توسط متفقین به جزیره موریس تبعید شده بود. او پس از کودتای 28 مرداد 1332 با برخورداری از پشتیبانی آمریکا توانست 25 سال در ایران با استبداد کامل سلطنت و حکومت کند و سرانجام انقلاب

# ایران: آزاد زن دیگری در بند!

منصوره بهکیش و دیگر زندانیان سیاسی را آزاد کنید!

دوشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۹۰ - ۲۰ ژوئن ۲۰۱۱

خبرهای ایران، یکی شبیه دیگری است. جمهوری اسلامی می گیرد، می بندد، شکنجه می کند، زندانی می کند، می کشد. شیخ ترور و شکنجه و زندان، بر فراز ایران تند تر از پیش، حرکت می کند، ولی فریاد آزادی خواهی زن و مرد، پیر و جوان، همچنان رسا، از هر سوئی بلند است.

در روزهای گذشته، چرخ دستگیری ها همچنان به راه خود ادامه داد و جمهوری اسلامی، بر سیاست سرکوب خود افزوده و بر خشونت و قهر، ابعاد تازه ای بخشید.

در این هفته، منصوره بهکیش نیز دستگیر شد. خانواده بهکیش در سال های دهه 60 و نیز در جریان کشتارهای تابستان 1367، شش جوان مبارز را از دست داده است. منصوره بهکیش به دادخواهی آنان و نیز دیگر قربانیان آن کشتار وحشیانه، در چارچوب فعالیت «مادران عزادار» به حق طلبی و عدالت خواهی به مبارزه ادامه داد.

دستگیری منصوره بهکیش و دیگر آزادی خواهان طرفدار حقوق بشر، نشان دهنده هراس جمهوری اسلامی از گسترش آزادی خواهی در ایران است. حکومت جهل و شکنجه می خواهد با گسترانیدن خشونت و سرکوب، بیش از پیش، فعالیت مبارزان حقوق بشر را سد کند. جمهوری اسلامی گمان می برد که با شکنجه و قتل و زندان، می تواند سکوت مرگ بار بر میهن مان حاکم سازد.

برای شکستن جو وحشت و زندان، بر ماست که با گسترده تر و متحد کردن صفوف مان، آرامش مرگ بار جمهوری اسلامی را بر هم زنیم. ما از کلیه سازمان های طرفدار حقوق انسانی و آزادی خواهان می خواهیم که در افشای جنایات جمهوری اسلامی علیه مبارزان و آزادی خواهان ایران، لحظه ای درنگ نکنند. باید بر نهاد های بین المللی فشار آورد که به انتخاب «ناظر حقوق بشر» برای ایران بسنده نکرده و از جمهوری اسلامی مصرانه بخواهند تا به دستگیری و زندان و سرکوب و شکنجه و ممنوعیت فعالیت سازمان های دفاع از حقوق بشر در ایران پایان دهد. باید نهاد های بین المللی حقوق بشری برای خطری که جان زندانیان سیاسی را تهدید می کند، راه حلی

بیا بند.  
به دستگیری آزادیخواهان و شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی در ایران،  
پایان دهید!

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران- پاریس  
دوشنبه بیستم ژوئن 2011  
adpoi@hotmail.fr

# تجاوز جنسی، تاثیرات ویرانگر و راه های مقابله

دوشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۹۰ - ۲۰ ژوئن ۲۰۱۱  
ارژنگ بامشاد

این روزها باز موضوع تجاوز جنسی فضای رسانه ای ایرانیان را پر کرده است. تجاوز ۱۲ مرد متجاوز به زنان در باغی در خمینی شهر اصفهان، تجاوز ۵۰ نفر به زنی در روستای قوژد در کاشمر، و تجاوز به پزشک جوان و یک دختر در استان گلستان، ابعاد خطرناک و نگران کننده ی جنایت تجاوز جنسی را در صدر اخبار و گزارشات قرار داده است.

در هر دو مورد اول مردان متجاوز، "طعمه" های خود را شکار کرده، همسرانشان را در بند کرده، با موبایل هم پالکی هایشان را خبر کرده اند تا در تجاوز به "طعمه" ی شکار شده، با آن ها همراهی کنند. تصور چنین حدی از حیوان صفتی، بیرحمی و شقاوت جنسی، تکان دهنده هست. وقتی چنین حوادث دهشتناکی را مرور می کنیم، به جامعه ای می رسیم که دو سال پیش، موضوع تجاوز به دختران و پسران جوان در بازداشتگاه ها و زندان ها، به همت رشادت و جسارت قربانیان، به گوش جهانیان رسید. روشن شد با حکومتی سر و کار داریم که از تجاوز جنسی به عنوان کثیف ترین و درهم شکننده ترین ابزار شکنجه روحی و جسمی استفاده می کند. بعد از آن ده ها زن زندانی اسارتگاه های جمهوری اسلامی، لب به سخن گشودند و از تجاوز جنسی سازمان یافته در زندان های جمهوری اسلامی سخن گفتند.

سکوت خبری اولیه و سپس، نحوه سخن گفتن امام جمعه و فرمانده نیروی انتظامی خمینی شهر و یا سخنان رئیس دادگستری استان گلستان که می گوید: « در بعضی جنایات عامل اصلی خود قربانی است...»، این طن را تقویت می کند که جریاناتی از وابستگان دولتی، اگر خود سازمانده

چنین جنایاتی نباشند، حداقل با موضع گیری هایشان متجاوزان جنسی را آشکارا مورد حمایت قرار می دهند. دستگیری زن جوان قربانی تجاوز کاشمر و فشار بر او برای دست کشیدن از شکایتش، نشان از آن دارد که مقامات قضائی و استانی تلاش دارند تا پرونده این تجاوز را به گونه ای به بایگانی بسپارند. زیرا مطرح شدن این پرونده ها، ممکن است سرخ هائی از دخالت مقامات دولتی در تجاوزات جنسی را آشکار سازد. در سال های پیش وقتی ماجرای کشتن زنان توسط خفاش شب کشف شد، در پایان روشن گردید که این جنایات علیه زنان، جنایاتی سازمان یافته توسط باندهای از حکومتیان بوده است. اکنون نیز نمی توان از احتمال این که باندهایی از حکومتیان در سازماندهی و تشویق به تجاوز جنسی نقش داشته اند، به راحتی گذشت.

مقایسه ی رسانه ای شدن موضوع تجاوز جنسی در بازداشت گاه های جمهوری اسلامی و اکنون در خمینی شهر و کاشمر و گلستان، نشان می دهد که این اقدام ضدانسانی و کثیف، جزئی از فرهنگ مردسالارانه و قدرت گرایی است که جامعه را در چنگال خود گرفته و توسط قدرت مسلط حکومتی حفاظت، حمایت و بازتولید می شود. همین قدرت مسلط، وقتی هم که مجبور می شود در مورد تجاوز جنسی خمینی شهر سخن بگوید، بی حجابی و یا بدحجابی زنان شرکت کنند ه در یک مراسم جشن تولد، عامل "تحریک" متجاوزین می داند. و یا وقتی که در باره علت عدم رسیدگی به تجاوز گروهی در کاشمر سخن می گوید، از نبود دلایل کافی و یا عدم وجود شاکی خصوصی سخن به میان می آورد. از این منظر، قدرت مسلط، تجاوز جنسی را امری خصوصی و شخصی می داند و نه اجتماعی. آن را تعرضی به امنیت اجتماعی تلقی نمی کند، برایش حفظ کرامت و حرمت انسانی ارزشی ندارد. کافی است طرف، زن باشد تا تعرض و تجاوز به او مجاز تلقی شود. بگذریم که تجاوز به پسران جوان نیز در این جامعه امر غریبی نیست. اگر نتوان با چند شاهد "عادل" عمل تجاوز جنسی را اثبات کرد، آنوقت باید تقاص هم پس داد.

تنها قدرت مسلط نیست که تجاوز را امری عادی و قربانی را مقصر و عامل "تحریک" می داند. بلکه فرهنگ مسلط بر جامعه ی بشدت مردسالار نیز، در نگاه اول به قربانی مشکوک می شود. با هزاران سؤال بی جواب که چرا آنجا بوده اند؟ چرا تنها رفته اند؟ چرا در شب حرکت کرده اند؟ و هزاران چرای دیگر. گویا در جامعه ای قرون وسطائی زندگی می کنیم. این چراها آنقدر زیاد می شوند که گاه قربانی ترجیح می دهد لب فرو بندد و با درد جانسوز درون خود بسوزد. و زمانی که کسی شهادت مطرح کردن تجاوز را داشته باشد، و ماجرا علنی و عمومی شود، آن وقت طرد قربانی آغاز می شود. در میان خانواده، اقوام، دوستان و آشنایان، به قربانی به دیده ی طاعون زده و جذامی نگریسته و به لکه ی ننگ خانواده تبدیل می گردد. حمایت عمومی و خانوادگی از او سلب و به یک باره در شرایط بحران روحی ناشی از رنج تجاوز، در میان زمین و هوا رها می شود. بی پناهی به سراغش می آید. تنهائی گریبانش را می گیرد. ترس از آفتابی شدن، زندگی اش را

به زندانی عذاب آور تبدیل می کند. دچار افسردگی می شود و گاه بعنوان آخرین چاره دست به خودکشی می زند، البته اگر توسط فامیل های "غیرتمند" قبل از آن کشته نشده باشد.

برای خروج از این حلقه شوم مرگ آفرین و برای رهایی از این فرهنگ خشن مردسالار مورد حمایت و تشویق استبداد دینی حاکم چه باید کرد؟ مگر می توان به این حد از پستی و دنائت تن داد که قربانی تجاوز، یک بار و یا بارها مورد تحقیر و توهین قرار گیرد؟ آیا نمی تون از چرخه ی معیوب قربانی کشرهائی یافت. آیا سرنوشت یک ملت آن است که در چنین شرایط حیوانی مردسالارانه ی مورد حمایت قدرت مسلط زندگی کند و دم فروبندد؟ حاکمیت اسلامی آنچنان باید ها و نباید های شدید و عرصه های ممنوعه ای بر جامعه حاکم کرده است که زندگی نرمال و انسانی را در هم می ریزد. آن ها مدام علیه فرهنگ غربی و غیراسلامی سخن می گویند. اما از کنار این حقیقت به راحتی می گذرند که در کشورهای اروپائی که دولت در زندگی خصوصی مردم دخالت نمی کند و روابط مردان و زنان و دختران و پسران، روابطی است انسانی توام با احترام به شخصیت طرف مقابل، شاهد این حجم از تجاوز جنسی و ناهنجاری های اجتماعی نیستند. جامعه ی تحت حکومت دین، به دلیل ناهمخوانی اش با زندگی امروزی و مدرن، تحت شدیدترین فشارها و کنترل ها و دخالت های بی شرمانه در خصوصی ترین عرصه های زندگی مردم است و از این رو در بسیاری از حوزه ها به سرحد فروپاشی نزدیک شده است. صدر نشین بودن ایران بلحاظ تعداد معتادان، قتل های ناموسی گسترده، تجاوزات جنسی هر روزه و بی رحمانه، و بسیاری ناهنجاری های اجتماعی دیگر، از نتایج مستقیم دخالت استبداد دینی در زندگی اجتماعی مردم است. روشن است که نمی توان و نباید به این شرایط تن داد. نباید اجازه داد که این وضعیت تداوم یابد. برای خروج از این وضعیت در گام اول باید از قدرت حاکم دست شست. امید به آن که این قدرت راه چاره ای بیابد، امید عبثی است. تنها کار حاکمان اسلام پناه این است که متجاوز جنسی که خود بازتولید سیستم حاکمان است را بگیرند و به چوبه های دار بیاویزند و روز از نو و روزی از نو را از سر بگیرند. این را سی و دو سال است که تجربه می کنیم. پس برای خروج از این وضعیت چه باید کرد؟

اول - باید اخباری از این دست را بسرعت رسانه ای کرد. نباید گذاشت چنین اخبار دهشتناکی در یک محله، در یک روستا، در یک باغ و در چهاردیواری خانه های قربانیان و حتی در راهروهای دادگاه های رژیم اسلامی محبوس بمانند. باید چنین اخباری را به گسترده ترین شکل ممکن پخش و همگان را نسبت به آن ها آگاه کرد و هر اقدام و گام حکومتیان را به نقد و بررسی کشید. حالا دیگر در شرایطی زندگی می کنیم که دولت ها قادر نیستند دیوارهای سانسور خود را بالا بکشند و از درز اخبار جلوگیری کنند. باید با چشمانی باز و گوش های تیز هر خبر و حادثه ای را دنبال کرد. می توان به اشکال گوناگون به سراغ قربانیان رفت، پای درد دل هایشان نشست و از درد و رنج شان

نوشت.

دوم - افشای جنایت تجاوز جنسی و بازگوئی ظلمی که بر فرد می رود، می تواند فضای سنگین و مردسالارانه را در هم بشکند. از این رو ایجاد شرایطی که شهادت افشای جنایت از سوی قربانیان صورت بگیرد از اهمیت ویژه ای برخوردار است. باید فضائی ایجاد کرد که قربانیان تجاوز جنسی بتوانند لب به سخن بکشایند. همین که زن جوان مورد تجاوز واقع شده ی کاشمیری لب به سخن گشوده ، گام بسیار بزرگی برداشته است. باید این اقدامات را تشویق کرده و مورد حمایت قرار داد. باید در فضای رسانه ای شرایطی ایجاد کرد که وقتی قربانی تجاوز لب به سخن می گشاید، مورد حمایت قرار بگیرد نه مورد شماتت. می توان از طرق گوناگون، با اتکا به جوانان فامیل و با استفاده از هزاران امکان ارتباطی، به حمایت از قربانیان شجاع پرداخت و دیگران را نیز تشویق کرد تا با قدرت و شهادت از رنجی که بر آن ها رفته سخن بگویند. باید دیوار خودسانسوری نهادینه شده در جامعه برای قربانیان تجاوز جنسی را در هم شکست. دیوارسکوتی که متجاوزین جنسی روی آن سرمایه گذاری می کنند.

سوم - درد جانکاه تجاوز جنسی را تنها قربانیان این جنایت درک می کنند. آن ها در شرایط روحی بسیار شکننده ای قرار دارند. آن ها به کمک روانشناسان و روانکاوان مسئولی نیاز دارند تا قدرت تسلط بر خود را به آن ها بازگردانده و اعتماد به نفس لطمه خورده شان را ترمیم کند. اما جدا از کمک روانشناسان و روانکاوان، ارتباط درونی و تنگاتنگ قربانیان تجاوز می تواند آن ها را در فضای یکسانی قرار دهد تا از دردهای خود، از رنج های خود و از نگرانی ها و دلهره های خود با همدیگر سخن بگویند. این سخن گفتن ها، دردهای آن ها را کاهش می دهد. توان فردی شان را در یک جمع تقویت می کند و اعتماد به نفس شان را بالا می برد. ایجاد گروه های همیاری در میان کسانی که مورد تجاوز واقع شده اند، قدرت اعتراض آن ها را نیز افزایش داده و برای قربانیان جدید هم فضائی ایجاد می کند که دیوار خودسانسوری و سکوت را بشکنند. چنین گروه های خودیاری می توانند به تدریج فضای مردسالارانه و نگاه های عقب مانده و قربانی کش در جامعه را به تدریج دگرگون سازند.

و نکته ی آخر این که در جامعه ای زندگی می کنیم که استبداد دینی، بسیاری از ارزش های انسانی را متلاشی کرده است. کرامت و حرمت انسانی را به حراج گذاشته است. احترام متقابل و روابط اجتماعی سالم و انسانی را بازاری کرده است. در چنین شرایطی که قدرت مسلط ارکان پایدار زندگی اجتماعی و انسانی را در هم ریخته است، این وظیفه مردمان آگاه و شجاع است که با ایجاد شبکه های اجتماعی خودیاری، دفاع از شرافت و کرامت انسانی و فرهنگ همزیستی مسالمت آمیز را بر عهده بگیرند. این برخانواده هاست که فرزندان خود را در این راستا تربیت کنند. نباید اجازه داد که حاکمیت اسلامی بیش از این به تخریب بنیان های زندگی انسانی در کشور ادامه دهد. چنین

نهادهای خودیاری توده ای می توانند نطفه های تشکل های توده ای  
باشند که فرهنگ حاکمیت مردمی را تمرین می کنند.  
۳۰ خرداد ۱۳۹۰ - ۲۰ ژوئن ۲۰۱۱